



۲۰۲۰/۰۱/۱۴



محمد ولی آریا

یک توضیح لازم



هموطنان گرامی مطمئن هستم که شما بر جدال بیهوده و عرفناک آقای معروفی با اینجانب مطلع هستید که ضرورت مقدمه چینی را منتفی می سازد. صرف یک نکته را قابل یاد آوری می دانم که در صحبت گذشته تحت عنوان «یک توضیح مختصر»، چنان پنداشتم که در خانه کسی هست؛ مگر اکنون ناچارم، سخن را کمی به گونه دیگر بپیچم. یک - آقای معروفی که به یقین، ید طولای در شماتت و غلو، و بهانه جویی و باز مهارتی در پینه و پتره کردن آن دارد، اکنون همان نوای دلخراش نخستین اش را با چشم اشبکار دوباره تکرار کرده است که خواننده را به بیاد اشک تمساح می اندازد. چنانچه دیروز، دفاع از مرحوم خلیلی را مرهم زخم های دیرینه خویش ساخت و امروز بزرگان دیگری را به جنگ اینجانب فرستاده است.

او که نتوانست یک توجیه نرم و بیان ملایم را در حق خویش بپذیرد، می خواهد همه ارزش ها را در خدمت تسکین عقده های مزمن خویش بگیرد و همان است که به همه چیز و هر سخنی نیش می زند تا همه را برای بر آوردن نیاتش زهرآلود کند.

چنانچه بر اینجانب بهانه گرفته است که با گفتن «مثنوی آقای معروفی» بر مثنوی بزرگان، خدای ناخواسته، انگشت گذاشته ام. در حالیکه هر خواننده آگاه می داند که هدف اینجانب از گفتن مثنوی آقای معروفی، طول و تفصیل گفتار او بود که می توانست موضوع را در چند کلمه تذکار دهد و این غایبه حیاتی وی خاتمه یابد، مگر از آنجا که آقای معروفی خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه است، نخست آن جمله را به بیراه کشانده است و بعد دست به دامن همه مثنوی سرایان والا شده است تا لشکری از آن بزرگان مغفور و موجود را به دنبال خود بکشد.

آقای معروفی که بجای و بیجای اصطلاحات وطنی را با شاخی باد می کند مطمئناً اصطلاح «مثنوی هفتاد من کاغذ» را شنیده است که یک اصطلاح معروف است و در مورد کسانی گفته می شود که یک سخن را بیهوده، صد سخن می سازند. آیا گفتن این اصطلاح توهین به مثنوی است یا تشریح خصلت گوینده ای است، حراف که به گفته ایرانی های همدم آقای معروفی، آنرا «روده دراز» میگویند.

اما بیانیید ببینیم آقای معروفی که ادعای سخن دانی دارد، چسان خویشتن را در گره کور منطق، ندانسته پیچانیده است.

– او می گوید که اینجانب با نوشتن «مثنوی آقای معروفی» در حقیقت سخنان بد و نابه هنجار او را مثنوی گفته ام و این جفا با مثنوی است؛ مگر ندانسته خود اعتراف می کند که سخنانش، جز بد و بیراه زنده چیز دیگری نبوده است که مثنوی خواندن آن نوشتار اهانت به مثنوی خواهد بود. این نویسنده هیچگاه در پی چنین توجیه بی دلیل از آن جمله نبوده ام، مگر اعتراف آقای معروفی پرده از رخ خوی و کردار و پندار او به روشنی بر می دارد.

- باز حافظه آقای معروفی کوتاهی میکند و در سرخط جوابیه دومی اش که بدتر از اولی اش بود، خود را مولانای بزرگ بلخ جا می زند و شعر آن بزرگ مرد را حدیث احوال سرسام خویش می سازد و می گوید:

مدتی این مثنوی تأخیر شد فرصتی بایست تا خون شیر شد

بدین معنی که آنچه اکنون می نویسید، مثنوی ای است که به تأخیر افتاده است.

آقای معروفی، چه شد که باز گفتار پریشان شما مثنوی شد، آیا این توهین به مثنوی نیست؟

مگر باید خدمت آقای معروفی عرض کرد که هر خون، شیر نمی شود. این خون مولانای بلخ است که در انتظار، به کمال می رود و سفید و گوارا می شود و فرزندان اعصار را با سخن عاشقانه می پرورد؛ مگر خون غلیظ غیظ، «شیر» نمی گردد بلکه «ریم» می شود که از آن جز عفونت به مشام نمی رسد.

دو – در نوشته قلبی گفتم که آقای معروفی سنگ دوستی سخنوران را بر سینه غافلانه می کوبد؛ مگر بعد از مطالعه نوشته دومی اش به این ایقان رسیدم که این سنگ دوستی با سخنوران نیست که بر سر همه می کوبد، و نیز چنین دوستی ای اشتباه آمیز هم نیست، بلکه دشمنی شرانگیز است. او که لجوجانه سر اینجانب را بر سنگ مزار مرحوم خلیلی چنان بی مهابا می کوبد و دل آتشین وی یخ نمی کند، در حقیقت می خواهد آنقدر سر مرا به آن سنگ بزند تا خشم و نفرت و طغیان را در وجود من به جایی برساند که به آن سنگ لحد، لگد بزنم، این است معنی و محتوی نیت حقیقی آقای معروفی. این خصلت روانی را به اصطلاح انگلیسی «نفریاریتی کامپلکس» (عقدۀ کهنتری) می نامند که روان پریشی ای است پرخاشگرانه و شماتت گر (آنکه برسهو و نقصان دیگران خوشنود گردد)

چنین افراد که روح نا آرام و خصلت کوبیده دارند و امید رسیدن به موقعیت های دلخواه را می بازند، در نتیجه می کوشند دیگران را به هر وسیله ممکن فرو بکشند.

چنین افراد حتی بعضاً دیگران را مجبور می سازند تا به نکات ضعف خودشان انگشت بگذارند و بدین طریق، این افراد از یکسو به آرامش درونی می رسند و از سوی دیگر مجال حمله و پرخاشگری می یابند.

از جانب دیگر تقلا برای جلب توجه و کسب حرمت از دیگران، آنها را تا سرحد فضل فروشی دلگیر می راند.

سه – آقای معروفی که هرروز بیشتر از پیشتر آتش نیایش شراره می کشد، هر قدر بر این آتش هیزم می ریزد، دود آن چشمان خودش را تیره و تار می کند، که از خلال نگاه دود اندودش، معیار فهم وی در بدیهی ترین و عام فهم ترین احکام دین مقدس اسلام، آشکار می گردد. او غیر مستقیم و بی مورد از «گناه کبیره» نام می برد.

آقای معروفی که دم از ادبیات می زند چنان پنداشته می شود بر مفاهیم اشتباه و سهو و تقصیر و گناه صغیره و گناه کبیره بدرستی مطلع نیست.

گناه، عملی است قصدی و ناثواب که بدون عفو و استغفار از بارگاه خداوند(ج)، عقوبت اخروی برآن مترتب می شود.

اما گناه کبیره گناهی است که خداوند (ج) حدود و ثغور آنرا در کلام خویش معین و مشخص کرده است مانند قتل نفس و ... که بعضاً حتی استغفار به تنهایی نمی تواند آنرا فرو بریزاند؛ مگر تشخیص و تعیین گناه کبیره صرفاً در حیطه خداوند (ج) است.

حال آقای معروفی بگوید که با این بال شکسته ایمان تا کجا می خواهد پرواز کند، و با این نفس پر عقده، بر چه مقامی می خواهد بنشیند و گناه کبیره بسازد.

چهار – آقای معروفی که تفنگ چره ای در دست، بر سر گردنه ادبیات نشسته است، می خواهد فضای صحبت و سخن و ادب را چنان مختق و خفقان آور و دهشناک بسازد که کسی جرئت نکند حرفی بگوید و یا بنویسد، که چنین شیوه ای، ادیب دوستی و ادب پروری نیست؛ بلکه این دهشت افگنی و «تروریزم ادبیات» است. مگر آن دهشت افگنان دینی چیزی، غیر از این می کنند؟ آنها نیز با از بر کردن چند آیت و حدیث، همه را به کفر می گیرند و در حقیقت آب به آسیاب دشمنان دین می ریزند زیرا نتیجه اعمال و نیات شان، جز مخدوش سازی هویت دین ورزان مؤمن و بیزار سازی رهروان معصوم چیزی دیگری نیست.

گر قلم در دست غداری بود بی گمان منصور بر داری بود

مولانای بلخ

آقای معروفی در اخیر با وعده تداوم عقده گشایش و با گفتن « دا گز و دا میدان » مرا به جدال خواسته است؛ که خود مؤید گفتار اینجانب است که عقده های آقای معروفی چنان متراکم و مزمن است که تسکین آن مثنوی هفتاد من کاغذ می خواهد؛ مگر کسی که گزش چنین کوتاه و تُتک باشد، میدانش نیز بیشتر از یک خندق ویران نخواهد بود.

**** * * * * *

یک توضیح لازم